



نقد ادبی

- خویشکاری فردوسی / دکتر ژاله آموزگار
- خیام، شاعر لحظه‌های برق‌آسای حضور /
- داریوش شایگان / نازی عظیما
- دیدرو و ژاک قضا و قدری / مینو مشیری
- مویه‌هایی به یاد کشور جم / کامیار عابدی

در این چند روز نام فردوسی و شاهنامه بسیار بر زبانها جاری شده است و ابعاد گوناگون این شاهکار با دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. هویتی را که شاهنامه به ما بخشیده برجسته‌تر کرده‌اند، و از شاهنامه به عنوان حافظهٔ زبانی و تاریخی ما یاد کرده‌اند. در مورد اخلاق، عرفان، تعلیم و تربیت، فرمانروایان، پهلوان‌ها، شخصیت‌های مثبت و منفی، نبردها و آئین‌ها و دیگر مطالب شاهنامه داد سخن داده‌اند. بر ایرج و سهراب گریسته‌اند، با فرنگیس هم‌دردی کرده‌اند و خون سیاوش را گرامی داشته‌اند، جنگ اسفندیار و رستم را به داوری کشانده‌اند، فردوسی را با صفات حکیم، بزرگ، مبارز، ایران‌دوست، سخن‌شناس و غیره ستوده‌اند. بزرگان شاهنامه‌شناس به طرح این موضوع پرداخته‌اند که اگر شاهنامه نبود ایران چه می‌شد؟ و با عنوان کردن عبارت تاریخی نولدکه^۱ که «شاهنامه کتابی است که هیچ ملتی نظیر آن را ندارد»، سرپای ما را غرق در غرور کرده‌اند.

* متن سخنرانی ژاله آموزگار در مراسم بزرگداشت فردوسی ۱۳۸۷/۲/۲۹، تالار فردوسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.

۱. تئودور نولدکه، تاریخ ایوانیان و عرب‌ها، ترجمهٔ عباس زریاب خوبی، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸، ص

سر آن ندارم که به آنچه گفته‌اند و خوب هم گفته‌اند، دوباره بپردازم، لذا در این زمان محدودی که در اختیار من است سعی می‌کنم محور سخن را در پاسخ به سه پرسش قرار دهم:

نخست این که چرا شاهنامه در میان آثار همانند چنین خوش درخشیده است و ماه مجلس شده است و دیگر آثار از این قبیل به این مقام نرسیده‌اند؟

دوم این که فردوسی چگونه از منابع بهره گرفته است؟ آیا تنها به روایت‌های خداینامه بسنده کرده است یا با روایت‌های دیگر نیز بر غنای کلام خود افزوده. خداینامه چگونه تدوین یافته است؟ آیا حالت ثابتی داشته است یا با رویدادهای جدیدتر تغییر شکل داده است؟ آیا تنها یک تحریر از خداینامه موجود بوده است یا تحریرهای گوناگون؟

سوم این که فردوسی با روایت‌های خداینامه‌ای و غیر خداینامه‌ای چه کرده است؟ آیا فقط آنها را به نظم کشیده است و تنها هنرش این بوده است که کِلک در دست گیرد و به مرکب آغشته کند و نثری را نظم؟ یا از قریحه و نبوغ خود در این روایت‌ها دمیده و به مناسبت‌های روزگاران، چرخشی به داستانها و قهرمانان داده است تا آنان را از بد زمانه در امان دارد؟

در پاسخ به پرسش نخست که چرا فردوسی و نه دیگران؟، چرا شاهنامه فردوسی و نه دیگر شاهنامه‌ها، می‌توان گفت که در کتابهای تاریخ ادبیات جهان و هم چنین ایران نام نویسندگان و شعرای متعددی برده می‌شود ولی از میان آنها تعداد معدودی هستند که از استقبال بیشتری برخوردار می‌شوند. در حالی که احتمالاً بن‌مایه گفتار در بیشتر این آثار همانند است، ولی چرا همه آثار مقبولیت عامه نمی‌یابند؟

همه شعرای پیشین ما از یار و دلدار و می و معشوق و وصل و هجران سخن گفته‌اند، ولی هیچکدام حافظ نشده‌اند.

در زمینه شاهنامه‌سرایی و نگارش تاریخ اساطیری و حماسی هم از دیرباز طبع آزمایی‌های متعددی شده است، هم به نظم و هم به نثر، ولی هیچ کدام مقبولیت شاهنامه فردوسی را نیافته‌اند.

سخن‌سنجان غالباً بر این باورند که هنر در یک اثر ادبی بیشتر در نحوه گفتن است تا محتوای آن و بیش از آن که به آن چه گفته می‌شود توجه شود، چگونه گفتن به میان می‌آید.

فردوسی با زبان سهل و ممتنعی که ما هنوز پس از ده قرن با آن بیگانه نیستیم، از این



● دکتر زاله آموزگار (عکس از مریم زندی)

مهارت به نحو احسن برخوردار بوده است که توانسته شاهنامه را به اعجاز بسراید و اثر او چنین ماندگار باشد.

دیگر این که آن «آنی» که شاهنامه را آن چنان تر کرده است و مقبول عام، به جز نحوه گفتار، صحنه آرای‌های ماهرانه، ایجاز و اطناب به موقع و دیگر ظرایف، ایمان فردوسی است و عشق و علاقه و صمیمیت او به ایران و خدمتی که احساس می‌کرده است باید برای ماندگاری فرهنگی ایرانی انجام دهد.

همین نیت به اثر او ویژگی خاص بخشیده است و اگر با دیدگاه اساطیری سخن بگویم، او خویشکاری^۱ خویش را می‌شناخته و با انجام این خویشکاری، فرّه^۲ ایرانی را از آن خود کرده است و این تالو فرّه ناشی از به جای آوردن خویشکاری فردوسی است که به اثر او قداست بخشیده است.

از این روست که آثار دقیقی، کسایی مروزی و ابوالمؤید بلخی و تاریخ‌های بلعمی و

۱. خویشکاری در متون پهلوی در مفهوم انجام وظیفه است و مترادف واژه فرّه، به این صورت که کسانی که وظایفشان را درست به جای آورند صاحب فرّه‌اند.

۲. فرّه یا فرّ یا خوره یا خورنه نیروی آسمانی است که در وجود هر انسانی به ودیعه گذاشته شده است تا او را در انجام اعمالی که با وظیفه و حرفه آدمی مطابقت دارد باری کند. نک: زاله آموزگار، «فرّه این نیروی جادویی و آسمانی»، زبان فرهنگ، اسطوره ص ۳۶۱ - ۳۵۰.

طبری و مسعودی و ثعالبی و غیره که در نوع خود از اهمیت و ارزش فراوان برخوردارند، نتوانستند این فرّه ایرانی را از آن خود کنند، چون شاید هم چون فردوسی عاشق نبودند!! اما پرسش دوم و منابع شاهنامه.

همه ما می دانیم که هسته اصلی شاهنامه کتاب خدای نامه بوده است. اما خود خدای نامه چیست؟

خدای نامه مهمترین اثر تاریخی دوره ساسانی قلمداد می شود که در آن نام شاهان همراه با شرحی از رویدادهایی از زمان کهن، آن چنان که در حافظه ها بوده است، آمیخته با افسانه، ثبت شده بوده است.

زیربنای شرح رویدادها را نوشته های دفاتر رسمی دربارهای شاهان ساسانی تشکیل می داده است. آگاثیاس، مورخ بیزانسی قرن ششم میلادی که هم زمان با خسرو انوشیروان بوده است بدانها اشاره دارد و نحوه استفاده خود را از آنها بیان می دارد.^۱ جزئیات کاملاً تاریخی که در نقل نام های شاهان، شاهزادگان، درباریان، بزرگان، ملتزمان دربار، موبدان و مردان و زنانی که در کتیبه شاپور اول در کعبه زردشت^۲ و در کتیبه نرسی^۳ در پایکولی به چشم می خورد، نشان از وجود یک بایگانی رسمی در دربار شاهان دارد.

ضمناً به این مدارک رسمی دربارهای ساسانی، روایت های تاریخی افسانه وار گوسان های پارتی یا خنیاگران و چامه گوینان ساسانی را نیز باید اضافه کرد. این خنیاگران که در متون عربی با واژه های مُطرب، مُغنی و شاعر نام برده شده اند، حافظه زنده و گویای دوران بودند و در مناسبت های گوناگون و به هنگام ضرورت، روایت های تاریخی و داستانی را برمی خواندند و برمی شمردند.^۴ این روایت های حفظ شده در حافظه خنیاگران ضمیمه ای بر خدای نامه ها بوده است.^۵

در شاهنامه نیز اشارات بسیاری هست به نوازندگان و رامشگران و اشاعه داستان های پهلوی کیانیان در سایه نوازندگان حرفه ای.

۱. نشردور نولدکه، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران، ۱۳۲۷، ص ۲۳.

۲. احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، انتشارات سخن، ۱۳۷۶، ص ۸۵.

۳. همان، ص ۹۳.

۴. مری بوئیس، «گوسان پارتی و سنت نوازندگی در ایران»، ترجمه مسعود رجب نیا، تحقیق و بررسی توس،

۱۳۶۹، ص ۳۱، ۳۷، ۴۱.

۵. محمد امین ریاحی، فردوسی، طرح نو، چاپ اول ۱۳۷۵، ص ۵۰.



از سوی دیگر آن چه خدای نامه گفته می شود در ابتدا حاصل دوران تألیف و ترجمه و نهضت ادبی زمان انوشیروان بوده است. در این دوره است که برای تدوین خدای نامه هم از دفاتر رسمی استفاده می شده است و هم از سنت های شفاهی. مطالب هر رساله ای که مربوط به تاریخ بوده است و فهرست جنگ ها و وقایع تاریخی موجود بدان اضافه گشته و ضمن آوردن روایت های شفاهی، برای هر کدام از شاهان داستان هایی مناسب افزوده شده است.^۱

برای تدوین این خدای نامه اولیه از منابع خارجی نیز استفاده شده است، مانند منبعی سریانی که در داستان دارا و اسکندر از آن بهره گرفته شده است.^۲

عناصر تشکیل دهنده خدای نامه ها را می توان بدین گونه طبقه بندی کرد: یک، داستانها و اسطوره های کهن ایرانی که نمونه های آنها را در اوستا می توان دید و مربوط به شخصیت کهن، هم چون جمشید، ضحاک، گرشاسب، جنگ های ایرانیان و تورانیان که بیشتر از مشرق ایران بزرگ نشأت می گیرد.^۳

۱. تفضلی، تاریخ ادبیات...، ص ۲۷۰.

۲. محمد جعفر محبوب، آفرین فردوسی، انتشارات مروارید، چاپ اول، ۱۳۷۱؛ ص ۲۹۶.

۳. تفضلی، تاریخ ادبیات، ص ۲۷۱؛ ریاحی، فردوسی، ص ۴۸.

دو، داستان‌های پهلوانی که اصطلاحاً روایات کیانی نامیده می‌شوند و با روایات مربوط به اشکانیان درهم آمیختند و شخصیت‌هایی هم چون گیو، گودرز، میلاد و بیژن به صورت قهرمانان دوران پادشاهان کیانی به جلوه درآمدند.^۱

داستان‌های دوره کی کاووس با این زبربناها طرح‌ریزی می‌شود. از این رو می‌توانیم ریشه روایات حماسی را از دوران اشکانی بدانیم و تدوین آن را به دوره ساسانی نسبت دهیم.

سه، بخشی از عناصری که تشکیل‌دهنده خدای‌نامه بودند. روایت‌های مربوط به اقوام سکایی است که در زمان اشکانیان، در حدود سده دوم میلادی به ناحیه‌ای که بعداً سگستان یا سیستان نامیده شد مهاجرت کرده‌اند. افسانه‌های آنان درباره زال و رستم با اساطیر کیانی و اشکانی درهم آمیخت و تبدیل به هسته اصلی بخش حماسی شاهنامه شد.

چهار هم‌چنین باید از شرح اعمال قهرمانی و افسانه‌واری که به شاهان ساسانی نسبت داده‌اند نیز نام برد که به صورت داستان‌های کوتاه و بلند وارد ادبیات خدای‌نامه‌ای شده‌اند. از این رو در هر دوره‌ای به مناسبت‌هایی مطالبی به خدای‌نامه‌ها افزوده می‌شد. حتی پس از برافتادن سلسله ساسانی، شرح زندگی یزدگرد سوم، پایان زندگی او، کشته شدنش به دست آسیابان، در یکی از روستاهای مرو به خدای‌نامه افزوده شده است.

پنج از دیگر افزوده‌ها به روایت‌های خدای‌نامه‌ای، خطبه‌های منسوب به شاهان، در هنگام به تخت نشستن و یا وصایای آنها به هنگام درگذشتن و یا کلمات قصاری که به مناسبت‌ها بر زبان آورده بودند، بوده است.

این خدای‌نامه با همه جرح و تعدیل‌هایی که بر روی آن صورت گرفت و حتی پس از شکست و درگذشت آخرین فرمانروای ساسانی، افزوده‌هایی بر آن افزوده شد، به زبان پهلوی بود، ولی احتمالاً تحریرهای مختلفی از آن وجود داشته است.

تنوع این تحریرها به دلیل تنوع دیدگاه‌های گردآورندگان بوده است: دبیران در تحریرهای خود بیشتر نظر به وقایع و حوادث سیاسی و اجتماعی داشته‌اند؛ موبدان در تحریرهای خود با دیدگاه‌های دینی و اعتقادی به رویدادها نگریسته‌اند و خاندان‌های

۱. احسان یارشاطر، «تاریخ ملی ایران»، ترجمه حسن انوشه، تاریخ کیمبریج، جلد سوم، قسمت اول، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۵۶۳، ۵۶۸ و ۵۶۹.

بزرگ که در دوران ساسانی از قدرت و حشمتی برخوردار بودند، صورت‌های پهلوانی آن‌ها را پررنگ‌تر کرده‌اند.^۱

در دوران اسلامی، بزرگمردان ایران این خدای‌نامه‌ها را به عربی ترجمه کردند و در زبان عربی سیرالملوک و سیر ملوک الفرس و غیره نام گرفت. ابن مقفع سردمدار این نهضت بوده است و از محمد بن جهم برمکی و زادویه پسر شاهویه و دیگران نیز می‌توان نام برد.^۲

تاریخ‌نویسان دوره اسلامی همگی از این ترجمه، در تدوین تاریخ ایران استفاده کرده‌اند و عناصر زردشتی آن را حذف نموده‌اند. این ترجمه‌ها و شاید اصل پهلوی آن‌ها مورد استفاده نویسندگان و سرایندگان شاهنامه به فارسی قرار می‌گیرد، از آن جمله مسعودی مروزی و ابوعلی بلخی به شعر و ابوالمؤید بلخی و مؤلفان شاهنامه ابومنصوری به نثر.^۳

اصل پهلوی و همه ترجمه‌های عربی، تلخیص‌ها و تحریرهای فارسی خدای‌نامه از میان رفته‌اند ولی نوشته‌های مورخان و سروده‌های شاعرانی که بر پایه خداینامه تدوین شده‌اند بر جای مانده است.

شاهنامه فردوسی مطالب خود را عمده از شاهنامه‌ای که به فرمان ابومنصور عبدالرزاق طوسی تألیف شده است برگرفته که آن خود بر پایه خدای‌نامه و روایت‌های تاریخی و افسانه‌های عامیانه و نقل قول‌های موبدان و دهقانان بوده است و خود فردوسی نیز بنا به شواهد متعدد از سنت و ادبیات شفاهی دوران بهره گرفته است.

ضمناً باید توجه داشت که فردوسی بیشتر سراینده و شاعر است تا تاریخ‌نگار. او طبری نیست که تنها شرح رویدادهای تاریخی کند. او ذوق و نبوغ ذاتی و عشق و علاقه به سرزمین ایران با روایت‌ها درآمیخته است و از این رو شاهکاری به وجود آمده است. پرسش سوم که فردوسی با این روایت‌ها چه کرده است؟ آیا فردوسی فقط ناقل و ناظم این روایات به شعر فارسی است؟ آیا تنها هنر فردوسی این بوده است که سطر به سطر به نظم این روایت‌ها بپردازد؟

به نظر من پاسخ منفی است، زیرا اگر چنین بود، ما با اثری خشک و بی‌روح و تاریخی

1. Sh. A. Shahbazi, "On the Xvaday - namag" Papers in Honour of Prof Ehsan Yarshater, *Acta Iranica* 30, Leiden, 1990, p. 215.

۲. آرتور کریستن سن، نخستین انسان و نخستین شهیار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، ترجمه ژاله آموزگار، احمد

۳. تفضلی، تاریخ ادبیات، ص ۲۷۴.

تفضلی، ۱۳۶۸، ص ۳۹۳.

هم چون دیگر تاریخ‌های آن دوران روبه‌رو می‌شدیم. در حالی که در کل شاهنامه روحی می‌بینیم متعالی، جوهر شعری می‌بینیم لطیف و به دل نشستنی، حماسه‌ای می‌بینیم با قهرمانانی قد برافراشته و تحسین برانگیز.

اما به این استادی در سرایش و به این طبع روان، هنر ویژه دیگری نیز باید افزود و آن این که فردوسی چون دیگر راویان روایت‌های باستان، با حوادث و قهرمانان خدای‌نامه یکسان برخورد نمی‌کند. او بنا به شرایط زمان چرخشی به حوادث و قهرمانان باورهای دوران باستان ایران می‌دهد. به دلایلی بر برخی پوششی دیگر می‌پوشاند تا خلاف عرف و عادت حاکم بر جامعه آن روز نباشد و برخی را از صحنه خارج می‌کند تا بهانه‌ای به دست ندهد و فرهنگ کهن ایران از خشم دوران در امان بماند. در برخی موارد حوادث را از حالت کاملاً اساطیری به صورتی ملموس و قابل قبول درمی‌آورد و با این ترفندها، بن‌مایه‌های فرهنگ غنی این سرزمین و تاریخ اساطیری و قهرمانان حماسی، بی‌هیچ تعارضی در ذهن و حافظه آشکار و نهان ایرانیان جاودانه می‌شوند.

مهمترین مثال برای مورد اول شخصیت کیومرث است، کیومرث یا گیه مَرْتَه اوستایی، در مفهوم «جان میرا» پیش نمونه یا نمونه نخستین آدمیان است. مطابق با باورهای دینی ایران باستان، اهوره‌مزدا او را در سه هزار سال دوم از کل آفرینش دوازده هزار سانه می‌آفریند، یعنی پس از نخستین حمله اهریمن و پس از آن که اهورمزدا، اهریمن را در پایان سه هزار سال اول بیهوش و ناتوان کرده است.

اهوره‌مزدا شش پیش نمونه را که عبارتند از آسمان، آب، زمین، گیاه و گاو یکتا آفریده و سرانجام کیومرث، در شش نوبت یکساله می‌آفریند.

کیومرث که پیش‌نمونه انسان است، در آخرین گاه و هم‌زمان با بهاران با هیثی آرمانی، چون خورشید درخشان، با بالایی به درازای چهار نای و پهنائی همانند بالایش آفریده شده است. او پیش‌نمونه انسان کامل است.^۱

در پایان سه هزاره دوم و آغاز سه هزار سال سوم که حمله اهریمن به پیش‌نمونه‌ها آغاز می‌شود، کیومرث پس از سی سالی که برای او مقدر شده است از خواب برمی‌خیزد و به فرمان اهریمن دیو مرگ بر او می‌تازد. کیومرث می‌میرد و نطفه او در هنگام درگذشتن به زمین می‌ریزد و پس از چهل سال شاخه‌ای ربواس بالا می‌گیرد که به هستی مشیه و مشیانه منتهی خواهد شد.^۲

۱. بندهشن، ترجمه مهرداد بهار، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۴۰ و ۴۱.

۲. کریستن‌سن، همان، ص ۷۱.



چنین شخصیت متون اوستایی و پهلوی که در خدای نامه هم احتمالاً به همین صورت توصیف شده بوده است، در شاهنامه پوششی دیگر می یابد.

فردوسی توصیف خود از سلطنت کیومرث را روایتی از یک دهقان که پژوهنده نامه باستان بوده است ذکر می کند: «سخن گوی دهقان چه گوید نخست».

کریستن سن حدس می زند که فردوسی از منبعی دیگری جز خدای نامه استفاده کرده است.^۱ ولی می توان به این نیز قائل شد که فردوسی خود چرخشی به داستان داده است و یا آن روایتی را برگزیده است که برای آن دوران مناسب تر بوده است. در شاهنامه کیومرث به جای پیش نمونه انسان که نسل آدمیان از او خواهد بود، کدخدای جهان می شود و کدخدایی او هم زمان با ورود خورشید به برج حمل است.^۲

او در شاهنامه نخست «به کوه اندرون» جای داشت و برای مردمان پرورش نیک و پوشیدنی نو آورد و چنان «چون ماه می تافت» که دَد و دام که او را می دیدند بر او نماز می بردند و مردمان کیش از او برگرفتند.

به این ترتیب در روایت شاهنامه کیومرث با پوششی و هیئتی متفاوت با روایت ها و باورهای دینی باستان ظاهر می شود، از صورت پیش نمونه انسان به صورت نخستین

۲. شاهنامه، چاپ مول، جلد اول، ص ۱۵.

۱. کریستن سن، همان، ص ۱۱۱.

«کدخدا» درمی آید که تهران را به میان آدمیان می آورد. نخستین انسان نیست ولی نخستین پرورش دهنده آدمیان است.

اما در مورد حذف برخی از شخصیت‌ها به دلیل پرهیز از معارضه با باورهای حاکم بر جامعه.

بهترین مثال برای این مورد مثیبه و مشیانه نخستین زوج بشری هستند که بنا بر روایت‌های دینی ایران باستان از شاخه ریواسی می‌رویند که دو ساق دارد و پانزده برگ^۱ که نماد این زوج است، آنان همسان و هم بالا، تنشان در کمرگاه چنان به هم پیوند خورده بود که تشخیص این که کدام نر است و کدام ماده امکان‌پذیر نبود. این دو گیاه به صورت انسان درمی آیند و روان به گونه مینوی در آنها داخل می‌شود.

از این دو شخصیت که بخش بزرگی از اساطیر ایران کهن را به خود اختصاص داده‌اند و مسلماً روایت آنها در خدای‌نامه وجود داشته است و در تاریخ طبری و بلعمی و تاریخ مسعودی و حمزه اصفهانی و ثعالبی به طور کامل از آنها نام برده شده، در شاهنامه ذکری به میان نمی‌آید.

می‌توان به این قائل شد که فردوسی آگاهانه این دو شخصیت را بنا به مصلحت روزگاران از روایت‌ها حذف کرده است تا تعارضی پیش نیاید و اثر او اثری همگانی و فرهنگ مطرح شده در آن در دسترس همه ایرانی‌ها باشد.

نمونه پایانی موردی است که در شاهنامه مسائل کاملاً فراسویی به صورت ملموس درمی آید و مورد مثالی که برای همه آشناست به آسمان رفتن کیکاووس است.

بنا بر متن‌های پهلوی دیو خشم کیکاووس را می‌فریبد و بر فرمانروایی هفت کشور مغرورش می‌کند و آرزوی رفتن به آسمان را در دل او می‌پرورد. کیکاووس به همراهی دیوان و مردم نابکار تا مرز تاریکی پیش می‌رود و در آنجا فره از او جدا می‌شود و خود از سپاه دور می‌افتد و در دریای فراخ کرد فرود می‌آید، خشم ایزدان را برمی‌انگیزد و نامیرایی خود را از دست می‌دهد.^۲

در شاهنامه این بخش از داستان کیکاووس به صورتی دیگر درآمده است^۳ در اینجا نیز ابلیس با دیوان انجمن می‌کند و دیو دژخیمی فرمان می‌یابد که کیکاووس را بفریبد و

۱. بندهشن، ترجمه بهار، ص ۸۱ و کریستن سن، همان، ص ۷۱.

۲. دینکرد نهم، فصل ۲۲، چاپ مدن، ص ۸۱۶ - ۸۱۵؛ مینوی خرد، فصل ۷، بندهای ۲۷ و ۲۸، ترجمه احمد فضلی، انتشارات توس، چاپ سوم، ۱۳۷۹، ص ۳۲.

۳. شاهنامه، جلد دوم، ص ۲۲ به بعد.

او را به پرواز به سوی آسمان ترغیب کند. کیکاووس فریب می خورد و دستور می دهد بچه عقاب هایی به خانه بدهند تا برای او بیروانند و سپس گردونه اش را به عقابان تیزپرواز می بندند و طعمه ها را با فاصله دور از دسترس آنها قرار می دهند و آنها به سوی آسمان رها می شوند. دیری نمی پاید که عقاب ها خسته می شوند و گردونه در دشتی به زمین می افتد، رستم به یاریش می شتابد، ملامتش می کند و نجاتش می دهد.

سخن را می توان به درازا کشاند. چون نمونه و مثال و مطلب برای همه مواردی که به اختصار بدانها اشاره شد فراوان است، ولی با این کلام گفتارم را به پایان می برم که:

فردوسی پیکر تراش پیری نبود که تنها چکشی بر سنگ کوبد و پیکری بی روح سازد. او آرش بود که همه وجودش را، جوانی و دارایی و جان و روانش را در این اثر نهاد و هم چون آرش که خود تیر شد تا گستره ایران گسترده شود، فردوسی نیز خود شاهنامه شد تا سالیان سال ایران و فرهنگ ایرانی زنده بماند. او پیر شد، فوت شد، پیمان شکنی از فرمانروایان دید، مرگ به سراغش آمد ولی سایه بانی ساخت که فرهنگ و نام ایران را از آسیب زمان در امان دارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مشترکین ارجمند مجله بخارا

بهای اشتراک سال ۱۳۸۷ را هرچه زودتر مرحمت کنید